



شهر بانو

شنبه
۷ اسفند ۱۴۰۰
۲۴ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۱۵

(۶)

اتفاقی افتاده است. برگشتیم و یکی دو روز بعد جنازه پیدا شد. هنوز به من چیزی نگفته بودند و در کل، خبر شهادت را به من نداده بودند تا اینکه یکدفعه یکی از بچه‌های دفتر با لباس سیاه داخل خانه آمد و تسلیت گفت. همین که تسلیت گفت، توی سرم زدم و از حال رفتم. هیچ آمادگی این اتفاق را نداشتم.»



➤ به خاطر مردم در زاهدان دفن شدند

سید علی و سید محسن عبادی را بعد از شهادت، در بهشت مصطفی (ص) زاهدان دفن می‌کنند زیرا مرحوم آیت... عبادی معتقد بود این دو شهید از این شهر به جبهه رفته‌اند، متعلق به همین شهر هستند و باید همین جا دفن شوند. مادر اصرار دارد که پسرهای شهیدش در قم که زادگاه آن‌هاست دفن شوند اما به خواسته همسرش و مردم زاهدان احترام می‌گذارد و از حق خودش می‌گذرد. «بعد از اینکه علی آقا را در زاهدان دفن کردیم، از حاج آقا خواستیم که محسن را قم دفن کنیم ولی باز هم قبول نکردند. می‌دانستیم که قرار نیست در زاهدان بمانیم ولی حاج آقا می‌گفت این بچه‌ها متعلق به آنجا هستند. مردم زاهدان هم خواسته بودند که شهدا همان جا دفن شوند. هر دو را در بهشت مصطفی (ص) زاهدان دفن کردیم. آن زمان حاج آقا امام جمعه زاهدان بود.»

➤ زندگی با حاج آقا را دوست داشتم

خانواده مرحوم عبادی تا سال ۷۲ که حکم امامت جمعه مشهد برای او می‌آید به همراه او در زاهدان می‌مانند. بعد از آن، به مشهد می‌آیند و ساکن این شهر می‌شوند در حالی که دو فرزند از این خانواده در زاهدان ماندگار می‌شوند. «سال ۷۲ به دستور رهبر معظم انقلاب، حاج آقا امام جمعه مشهد معرفی شد و ما به مشهد آمديم. حاج آقا ۱۲ سال امام جمعه مشهد بود تا اینکه سال ۸۳ فوت کرد و اکنون ۱۷ سال است ایشان را از دست داده‌ایم.» به اینجای صحبت‌ها که می‌رسیم، خانم کفعمی

به یاد نمی‌آورم ایشان از من به عنوان زن خانه‌مطلبه‌ای کرده‌باشد. حتی نشده بود که یک لیوان چای از من بخواهد. می‌گفت: شما وظیفه‌ای برای انجام کارها نداری. زندگی با حاج آقا را با همه سختی‌هایش دوست داشتم

سرش را پایین می‌اندازد و به گوشه‌ای خیره می‌شود. سکوت می‌کند. آهی می‌کشد ولی چیزی نمی‌گوید. می‌دانم که زیادی او را به گذشته برده‌ام و غم‌های دیروز را برایش زنده کرده‌ام. از او می‌خواهم برای پاسخ به آخرین پرسش، کمی از روزهای زندگی با حاج آقا و اخلاق و منش ایشان بگوید، رفتارهای که او را مردی از جنس مردم کرده بود. «حاج آقا به هیچ وجه اهل پارتی‌بازی نبود و برایش فرقی نمی‌کرد چه کسی باشد. باید همه چیز با روند قانونی انجام می‌شد. زمانی که زاهدان بودیم، فرزند یکی از مسئولان تصادف کرده و کسی را زیر گرفته بود. برای اینکه حق مردم ناحق نشود، حاج آقا خودش موضوع را پیگیری می‌کرد. مردم دار بود و هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست. حتی وصیت کرده بود بین مردم دفن شود و جای ویژه‌ای به ایشان اختصاص ندهند. حرف درست را از هر فردی بیان می‌شد می‌پذیرفت و اگر نزدیک‌ترین فرد در زندگی به ایشان حرف اشتباهی می‌زد، اصلاً قبول نمی‌کرد. زندگی با حاج آقا را دوست داشتم و برایم سخت نبود. درست است که مسئولیت‌های زندگی و بچه‌ها روی دوش من بود ولی ایشان بسیار همراهی می‌کرد. با همه گرفتاری‌ها همیشه پیگیر کارهای بچه‌ها بود و آن زمان که دخترم، فهیمه، قم زندگی می‌کرد و راه دور بود، مدام با تماس تلفنی جویای احوالش بود. زندگی ما متشکل بود از من، حاج آقا، بچه‌ها و گروه حفاظت که همیشه همراه حاج آقا بود. حتی بیرون هم که می‌رفتیم حاج آقا با خود دو دیگری همراه تیم حفاظت می‌آمد. این چندان خوشایند نبود ولی در کل، من این زندگی را دوست داشتم و از ذات من و گذشته‌ای که در آن بزرگ شده بودم دور نبود. به یاد نمی‌آورم ایشان از من به عنوان زن خانه‌مطلبه‌ای کرده باشد. حتی نشده بود که یک لیوان چای از من بخواهد. می‌گفت: شما وظیفه‌ای برای انجام کارها ندارید. زندگی با حاج آقا را با همه سختی‌هایش دوست داشتم.»



پرچمدار هدایت جوانان



آیت... ابوالقاسم خوبی به تحصیل پرداخت. در آن شهر هم چنین از محضر آیت... وحید خراسانی و امام خمینی بهره برد. هم‌زمان با تحصیل در نجف و پس از آن، به نمایندگی از آیت... وحید خراسانی به کشور کویت رفت و به رتق و فتق امور شیعیان آنجا پرداخت. آیت... عبادی هم‌زمان با آغاز نهضت امام خمینی (ره) به صف مبارزان پیوست. در صحنه‌های مختلف انقلاب حاضر بود و در وقایع نقاط مختلف کشور، به‌ویژه سیستان و بلوچستان سهم مهمی داشت. او در آن هنگام که برخی روحانیون سیاسی ممنوع منبر و مسجد گهرشاد بودند، به دستور رهبر معظم انقلاب به ایراد سخنرانی در مسجد گهرشاد مشهد پرداخت و زمینه را برای فعالیت دیگر خطباء و سخنرانان در آنجا آماده کرد. بعد از انقلاب، در سال ۱۳۵۹ از طرف امام خمینی (ره) به امامت جمعه زاهدان و نمایندگی ایشان در سیستان و بلوچستان منصوب شد. وی در آن خطه به وحدت شیعه و سنی همت گماشت و به مبارزه با ضدانقلابیون پرداخت. آیت...

آیت... سید مهدی عبادی در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی در شهر خوسف، از توابع بیرجند، در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدرش حجت الاسلام آقا سید حیدر در سراسر دوران تحصیل به تبلیغ پرداخت و برای امرار معاش به شغل کشاورزی مشغول بود. هم‌چنین حوزه علمیه خوسف را تأسیس کرد. مادرش نیز نوه مرحوم آیت... حاج میرزا علی خوسفی بود. آیت... عبادی دوران ابتدایی را در دبستان ابن حسام خوسفی گذراند و پس از دوران ابتدایی، وارد حوزه علمیه خوسف شد. بعد از دو سال، به بیرجند رفت و در مدرسه معصومیه به تحصیل پرداخت. پس از دو سال اقامت در این شهر، به مشهد مقدس عزیمت کرد. ۱۳ سال در حوزه علمیه این شهر به تحصیل پرداخت و از محضر ادبا و استادان فراوانی از جمله آیات میلانی، مجتبی قزوینی، وحید خراسانی، میرزا جواد آقا تهرانی، مدرس یزدی و شیخ هاشم قزوینی کسب فیض کرد. او در سال ۱۳۴۴ به نجف اشرف مشرف شد و در مدرسه حضرت

حضور یافت. او در اسفند ۱۳۸۳ در مسیر بیرجند به مشهد در فیض‌آباد دچار سانحه رانندگی و به علت شدت جراحات، در بیمارستان بستری شد. هرچند حال ایشان رو به بهبودی بود، در همان بیمارستان، دچار حمله قلبی شد و در شصت و نه سالگی دار فانی را وداع گفت.

سید مهدی عبادی از سوی مردم استان سیستان و بلوچستان در دوره‌های اول و دوم مجلس خبرگان رهبری حضور داشت و سرانجام در سال ۱۳۷۲ از سوی رهبر معظم انقلاب به عنوان امام جمعه مشهد مقدس منصوب شد. هم‌چنین به عنوان نماینده مردم استان خراسان در سومین دوره مجلس خبرگان رهبری